

واکاوی قتل‌های سریالی محمد بیجه از منظر جرم‌شناسی رشدمدار^۱

محمود مهدوی^۲، فریا باقری^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۲

چکیده

زمینه و هدف: قتل‌های سریالی از دیدگاه جرم‌شناسی دارای جایگاه ویژه‌ای است. در واقع، اینکه چرا برخی از افراد همانند محمد بیجه اقدام به قتل قربانیان متعدد می‌کنند مسئله اصلی جرم‌شناسی است. هدف پژوهش حاضر بررسی ارتکاب قتل‌های سریالی محمد بیجه از منظر جرم‌شناسی رشدمدار است.

روش: پژوهش حاضر از نظر هدف کاربردی و از نظر روش از نوع توصیفی - تحلیلی است که از طریق مطالعه موردی و با هماهنگی مراجع انتظامی به بررسی کیفی و پرونده شخصیت مجرم پرداخته و براساس مبانی نظریه جرم‌شناسی رشدمدار، به توصیف و تحلیل عوامل خطر گرایش به جرم در شخصیت و روند رشد مجرم پرداخته شد.

یافته‌ها و نتایج: نتایج پژوهش حاضر نشان داد که قاتل به هر دلیلی که دست به قتل زده باشد مجرم است و به‌جز موارد استثناء، هیچ دلیلی مبنی بر اشخاصی که انگیزه قتل را در فرد ایجاد کرده‌اند پذیرفته نیست، اما از منظر جرم‌شناسی رشدمدار انگشت اتهام به سوی خانواده و اجتماعی که فرد در آن بزرگ شده است و عواملی که باعث ایجاد انگیزه در قاتل شده است، دراز است و این دیدگاه نگاهشان به قاتل و دلیل ارتکاب قتل‌های سریالی با هم تفاوت اساسی دارد. اگر تمام جوانب ارتکاب قتل‌های سریالی در حقوق کیفری با استمداد از جرم‌شناسی رشدمدار باشد می‌تواند دلایل دقیق‌تری برای انگیزه ارتکاب قتل پیدا کرده که هم در آینده برای دستگیری قاتلان مفید باشد و هم با فرهنگ‌سازی و بالابردن آگاهی مردم می‌توان امکان تربیت افرادی از این دست را در جامعه کاهش داد.

کلیدواژه‌ها: قتل سریالی، جرم‌شناسی رشدمدار، بزه‌دیده‌شناسی، محمد بیجه.

۱. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه تهران با همین عنوان است.

۲. استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ایران. (نویسنده مسئول). رایانامه:

mkhashi@gmail.com

۳. کارشناسی ارشد جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ایران.

مقدمه

تاریخ بشر آکنده از تلاش‌هایی است که برای جلوگیری از وقوع جرم و مقابله با پدیده مجرمانه مصروف داشته است. این تلاش‌ها جلوه‌های گوناگونی را از رویکرد شدید کیفری، نگرش موقعیت‌مدار و ریشه‌یابی فردی و اجتماعی را به خود دیده است. این تجربیات حاکی از آن است که رویکردهایی همچون رویکرد کیفری که اقدامی واکنشی و پس از وقوع جرم است، کارآمدی چندانی در مقابله با پدیده مجرمانه نداشته‌اند و در واقع به مقابله با معلول پرداخته‌اند. این رویکردها در بسیار شدید و خشن مثل قتل نیز کارآمدی خاصی را به اثبات نرسانده‌اند. این امر نه تنها در تداوم قتل‌های موردی نشان داده شده است که ترس از مجازات که در بیشتر نظام‌های کیفری سلب حیات است نتوانسته مرتکب را از جنایت بازدارد و تکرار این قتل‌ها نیز نشان داده است که پیشگیری وضعی نیز کارآمد نبوده است. برخلاف رویکردهای کیفری و وضعی که به زمینه‌های شکل‌گیری ظرفیت جنایی در مرتکب توجه چندانی ندارند، جرم‌شناسی رشدمدار ریشه‌های گرایش به جرم را در دوران کودکی و شکل‌گیری شخصیت افراد جست و جو می‌کند.

یافته‌های این جرم‌شناسی در زمینه اختلالات ایجاد شده در روند رشد و جامعه‌پذیری و کنترل مرتکبان قتل‌های سریالی نشان می‌دهد که قریب به اتفاق این قاتلان دوران کودکی و نوجوانی را سپری کرده‌اند که آکنده از آسیب‌های رشدی، جامعه‌پذیری و کنترلی است، به طوری که مهمترین ظرفیت رکن جنایی این قاتلان رحم نداشتن، بی‌عاطفگی، و بی‌احساس بودن است (بابایی، ۱۳۹۲، ص ۴۱). پژوهشگران یکی از مهمترین عوامل ارتکاب قتل‌های سریالی را ریشه داشتن خشونت در دوران رشد مرتکبان و دچار شدن به وضعیت (اضمحلال عاطفی)^۱ دانسته‌اند.^۲

این پژوهش بر این مبنای نظری، به بررسی پرونده معروف‌ترین قاتل سریالی سال‌های اخیر

1. Disrupted attachment
2. Katrin saifert & howchildren become violent

ایران (محمد بسیجه معروف به محمد بیجه) می‌پردازد. گزارش‌های منتشر شده در زمینه پرونده شخصیت فردی و خانوادگی بیجه حاکی از آن است که در دوران کودکی در معرض شدیدترین عوامل خطر رشدی، جامعه‌پذیری و کنترلی بوده است و بنابراین فرضیه اضمحلال عاطفی درباره نامبرده بسیار قوی است. بررسی جرم‌شناختی درخصوص محمد بیجه از آن جهت ضروری است که در سال‌های گذشته و نه چندان دور شاهد آزار و اذیت کودکان و در نهایت قتل آنها بوده‌ایم. پرونده‌هایی همچون قتل آتنا اصلانی، ستایش قریشی، اهورا و مانند آنها که در مقطعی از زمان جامعه را به شدت ملتهب کرده و باعث جریحه‌دار شدن احساسات عمومی شده‌اند و بعد به دست فراموشی سپرده شده‌اند. به‌طور معمول بعد از وقوع چنین حوادثی با انکار عوامل و زمینه‌های وقوع جرم روبرو هستیم و در بیشتر مواقع، جامعه به دنبال راهکارهای فوری و مقطعی است تا احکام (اعدام) صادر و عدالت برقرار شود. این نوع از برخورد با پدیده‌های مجرمانه حتی در کشورهای توسعه‌یافته که دانش علمی و فنی بیشتری در سیاست‌گذاری دارند نیز دیده می‌شود.

امروزه اما نظر بیشتر حقوق‌دانان و جرم‌شناسان این است که کنترل جرائم به‌ویژه جرائم خشن تنها با استفاده از نهادهای کیفری مانند پلیس و دستگاه قضایی غیرممکن است؛ اگر مداخله‌های کیفری در تعامل با سایر رویکردهای جرم‌شناسی حمایتی و درمانی تنظیم نشود این مداخله‌ها نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه موجب افزایش آنها نیز می‌شود. بررسی روند پرونده‌های جنایی سال‌های اخیر نشان می‌دهد که صرف برخورد فیزیکی و حذف مجرم از صحنه زندگی اجتماعی باعث کاهش آمار این جرائم نشده است. بدیهی است با اجرای حکم مجازات بیجه قطع و یقین علت‌های جرم از بین نمی‌رود. در همان حالی که دستگاه قضایی در حال مجازات کردن آنهاست، هزاران انسان دیگر به علت فشارهای مختلف و عامل‌های گوناگون در لبه پرتگاه بزهکاری قرار دارند و به دور از چشم فرشته عدالت به ارتکاب جرم می‌پردازند. اگر به‌جای شناخت و مقابله با علت‌های بروز چنین فجایی فقط با مجرم مقابله و وی را حذف کنیم به بیراهه رفته‌ایم.

قبل از بیجه مجرمانی همچون اصغر قاتل، سعید حنایی و چندین قاتل دیگر نیز دستگیر و اعدام شدند اما از بین بردن آنها منجر به پیشگیری و عدم تکرار این وقایع دردناک نشده است و این جریان نشان می‌دهد که برای رفع آسیب‌ها باید علت‌های وقوع آنها شناسایی و سعی در از بین بردن آنها شود. از این رو پژوهش حاضر به دنبال این است که پرونده محمد بیجه که در زمان خود باعث التهاب بسیار زیادی در جامعه شد را از منظر جرم‌شناسی رشدمدار بررسی شود. اکنون که تمام آن التهابات فروکش کرده و افکار عمومی نسبت به آن حساسیت کمتری دارد به نظر می‌رسد زمان مناسبی است برای بررسی دقیق و علمی عواملی که باعث شد بیجه که به گواهی روانپزشک فردی با ضریب هوشی بسیار بالا به مجرمی خطرناک تبدیل شود و جان شیرین ۱۷ کودک معصوم را سلب کند.

اطلاعات کلی در دسترس از این پرونده از جمله از دست دادن مادر در ۳ سالگی، آزار شدید در دوران رشد از سوی نامادری و به‌ویژه پدر، مورد تجاوز قرار گرفتن در سن ۱۱ سالگی، تحقیر شدید و خودپنداره منفی عمیق به واسطه رفتار پدر و نامادری، محرومیت از تحصیل، فقر شدید و شروع به کارهای فیزیکی دشوار در سنین کودکی و نوجوانی را می‌توان از جمله مهمترین عوامل خطری برشمرد که از منظر جرم‌شناسی رشدمدار خطر گرایش به جرم را در بیجه بسیار شدید و عینی نموده است.

قتل سریالی، به‌طور ساده، کشتن تعدادی از انسان‌ها طی وقایع جداگانه، توسط فرد یا افراد واحد است؛ این رکن کمیته، متمایزکننده این پدیده با موارد مشابه است؛ مانند قتل دسته جمعی محمد بیجه که در آن قاتل در زمان واحد، و طی یک واقعه، اقدام به کشتن افراد متعدد می‌کند. همچنین قتل‌های سریالی از مهمترین جرائم علیه تمامیت جسمانی افراد است که به دلیل تکرار موجب آسیب شدید به احساس امنیت افراد جامعه می‌شود، این قتل‌ها با ناکارآمد نشان دادن مجازات‌های کیفری و پیشگیری‌های وضعی در جلوگیری از این جرائم احساس امنیت را به شدت مخدوش می‌کنند. از سوی دیگر از آنجا که قتل‌های واقع شده توسط بیجه علیه اطفال و نوجوانان صورت گرفته است، انعکاس اجتماعی آن بسیار شدیدتر

به نظر می‌رسد. از این رو پرداختن به این پرونده که سنگین‌ترین پرونده قتل‌های سریالی کشور در سال‌های اخیر است، واجد اهمیت مضاعف است. اگرچه قتل سریالی پدیده‌ای نادر به حساب می‌آید، ولی از منظر جرم‌شناسی رشدمدار، از ابعاد گوناگون جایگاه ویژه‌ای دارد. در تبدیل شدن یک نفر به قاتل سریالی، عوامل مختلف زمینه‌ای و آسیب‌شناختی وجود دارد که ضروری است در تحلیل علمی علل وقوع قتل‌ها مدنظر قرار گیرد. با وجود تلاش‌های ارزشمندی که در این حوزه صورت پذیرفته، فقدان یک چارچوب نظری که کلیه عوامل وقوع این پدیده را تبیین کند، از کاستی‌های بررسی تحلیلی قتل‌های سریالی و مرتکبان آن است. در این پژوهش با نگاه رشدمدارانه به عوامل خطر موجود در روند رشد و شکل‌گیری شخصیت بیجه مهم‌ترین عوامل خطر ارتکاب جرم شناسایی شود. بنابراین پرسش اصلی پژوهش این است که از منظر جرم‌شناسی رشدمدار، وجود کدام اختلالات رشدی، جامعه‌پذیری و کنترلی در زندگی محمد بیجه، زمینه‌ساز وقوع قتل‌های سریالی شده است؟

پیشینه: با وجود برخی پژوهش‌ها در زمینه قتل‌های سریالی، مطالعه موردی پرونده سریالی به‌ویژه قتل‌های سریالی، پژوهش خاصی ملاحظه نشد، اما به برخی پژوهش‌های مرتبط اشاره می‌شود. غلام‌لو (۱۳۸۹) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «مطالعه جرم‌شناختی قتل‌های سریالی» مفهوم، ارکان، سنخ‌شناسی و علت‌شناسی قتل‌های سریالی را بررسی کرده است. یزدانی (۱۳۹۱) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «قتل‌های سریالی و بررسی علل و عوامل موثر در وقوع آن در تهران» به بررسی مفهوم و اقسام قتل‌های سریالی پرداخته و درباره مبانی نظری وقوع قتل‌های سریالی و عوامل موثر در شکل‌گیری آن پژوهش کرده است.

مبانی نظری

بزهکاری پدیده‌ای است که در طول تاریخ زیست بشر، ابعاد فردی و اجتماعی زندگی وی را تحت تأثیر قرار داده است. به همین دلیل پیشگیری از ارتکاب جرم همواره مورد توجه

جوامع مختلف بوده و رویکردهای گوناگونی برای نیل به این هدف به کار گرفته شده است. شکست رویکردهای کیفری و وضعی در پیشگیری از جرم و تلاش جامعه‌شناسان، جرم‌شناسان و روان‌شناسان در شناخت بهتر زمینه‌های ارتکاب جرم، رویکرد نوین «پیشگیری رشدمدار» را محور پژوهش‌ها و اقدام‌های پیشگیرانه سازمان‌ها قرار داد. این رویکرد گام را فراتر نهاده و به پیشگیری از مجرمیت می‌پردازد (مهدوی، ۱۳۹۷، ص ۳).

دوران کودکی و نوجوانی، دورانی بسیار حساس و تأثیرگذار و بهترین و پربارترین دوران رشد و پرورش استعداد‌های انسان در طول زندگی است. در این دوران است که براساس شرایط مختلف اقتصادی، اجتماعی، تربیتی و پرورشی کودک، نخستین سنگ زیربنای شخصیت گذارده شده و الگوی رفتاری به وی عرضه می‌شود که تا آخر عمر همراه اوست و در ابعاد مختلف زندگی او اثرگذاری شگرفی دارد. رشد سالم جسمی، روانی و بهزیستی کودک مستلزم مهیا بودن شرایط متعددی است که نقص هر یک از آن‌ها فرایند رشد صحیح کودک را به مخاطره انداخته و آینده زندگی وی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. باید توجه داشت کودکان به‌علت شرایط خاصی که دارند قادر به رفع عوامل تهدیدکننده و فراهم کردن شرایط مطلوب یا دفع خطر از خود نیستند؛ بنابراین اجرای اقدام‌های پیشگیرانه و حمایتی از این قشر لازم است.^۱ در میان مدل‌های مختلف پیشگیری، پیشگیری رشدمدار به‌علت ویژگی‌های خاص آن مناسب به نظر می‌رسد.

جرم‌شناسی رشدمدار از رفتارهای منحرفانه و مجرمانه، اولین بار در آمریکای شمالی (ایالات متحده آمریکا و کانادا) از آغاز سال‌های ۱۹۶۰ میلادی تجربه شد. این مدل دارای ماهیت پیشگیری و جرم‌شناسی از خطرات بروز رفتارهای منحرفانه و مجرمانه‌ای است که شامل اطفال و حتی نوجوانان کم سن و سال و نیز مکان‌های جامعه‌پذیری آنان (مانند،

۱. در راستا حمایت از کودکان، اصل دوم از اعلامیه حقوق کودک مقرر می‌دارد: «کودک باید از حمایت ویژه برخوردار شود و امکانات و وسایل ضروری جهت پرورش بدنی، فکری، اخلاقی و اجتماعی وی به نحوی سالم و طبیعی و در محیطی آزاد و محترم توسط قانون یا مراجع ذیربط در اختیار وی قرار گیرد».

مدرسه و گروه همسالان) می‌شود (کاری‌یو، ۱۳۸۱، ص ۲۷۰). ظهور و اشاعه این مدل پیشگیری به پژوهش‌های دیوید فرینگتون و همکارانش نسبت داده می‌شود. کمیته وزیران دولت‌های عضو شورای اروپا، جرم‌شناسی رشدمدار یا زودرس را مشتمل بر مجموعه اقدام‌ها و فعالیت‌هایی می‌داند که هدف آن‌ها میسر کردن امکان شناسایی اطفال و نوجوانان در معرض خطر و کاهش احتمال درگیر شدن آنان در کردارهای کجروانه و مجرمانه در آینده است. این مدل به دنبال شناخت کودکان، نوجوانان و جوانان در معرض خطر و اقدام‌های مناسب برای دور کردن آن‌ها از وضعیت خطرناک است. همچنین درصدد است تا با اتخاذ تدابیر مناسب و به‌کارگیری به‌هنگام اقدام‌های حمایتی، از استقرار رفتارها و تمایل‌های منحرفانه و مجرمانه در افرادی که در سنین پایین دوران کودکی و نوجوانی هستند، جلوگیری کرده و ظرفیت‌های جنایی که در فرد وجود دارد را کنترل کند (خسروشاهی و منصوری، ۱۳۸۹، ص ۹).

ویژگی‌های جرم‌شناسی رشدمدار: ویژگی مشخص‌کننده جرم‌شناسی رشدمدار، تمرکز بر بزهکاری، در ارتباط با تغییراتی است که در طول زمان، در افراد و شرایط زندگی آنها ایجاد می‌شود. دوران کودکی و نوجوانی، کانونی‌ترین موضوع جرم‌شناسی رشدمدار است. مهم‌ترین مسائل مدنظر جرم‌شناسان رشدمدار عبارت‌اند از: استمرار و تغییر در رفتار در روند زندگی که از جمله مصادیق آن‌ها می‌توان به شروع و خاتمه بزهکاری، حرفه مجرمانه و الگوهای بزهکاری در طول زمان اشاره کرد. این گرایش از جرم‌شناسی با بهره‌گیری از دست‌آوردهای مکاتب و نظریات مختلف، قادر به ارائه کاربردی‌ترین راهکارها برای مبارزه با بزهکاری و پیشگیری از آن در طول زندگی، از کودکی تا پایان بزرگسالی است. رویکردهای اصلی در این زمینه عبارت‌اند از: ایجاد مبنایی قوی برای شناخت بزهکاران جوان، مداخله‌های زودرس قبل از قرار گرفتن در اولین فرصت‌های ارتکاب و چگونگی عملکرد نظام عدالت کیفری و ارائه‌کنندگان خدمات اجتماعی در این زمینه برای یاری رساندن به این گروه سنی، قبل از حاضر شدن در دادگاه (محسنی، ۱۳۹۳، ص ۱۴۵).

اصول حاکم بر جرم‌شناسی رشدمدار: از منظر جرم‌شناسی رشدمدار، ابزارهای اصلاح مجرمان (به‌خصوص در قتل‌های سریالی) باید از چنان ظرافت و دقتی برخوردار باشند که اهداف از پیش تعیین شده، به‌طور کامل پیاده شوند و این موضوع حاصل نمی‌شود، مگر به کمک اصول و قواعدی که هم بتواند تمام مجازات‌ها را به‌صورت عام، هدایت کند تا از موازین و خطوط تأثیرگذار در بازده مثبت اعمال مجازات‌ها خارج نشود و هم به تناسب نوع و ماهیت جرم، مجازاتی خاص، اعمال شود (مانند اصولی که در مجازات‌های مربوط به قتل‌های سریالی جاری می‌شود) تا از افراط و تفریط‌های بی‌پایه جلوگیری شود.

الف. تعاملی بودن عوامل خطر: از جمله نظریات چند عاملی در زمینه جرم‌شناسی رشدمدار، نظریه تعاملی تورنبری است. تأکید وی بر وجود نوعی تعامل میان عوامل گوناگون در روند رشد افراد در جامعه، توجه فعالان این حوزه را به لزوم تبیین الگوهای چندگانه بزهکاری در متن روند زندگی جلب کرد. تأثیر والدین و گروه هم‌تایان، در بسیاری از دیگر رشته‌های علمی مانند علوم تربیتی، روان‌شناسی و سلامت روان، جامعه‌شناسی، مطالعه کودکان و نوجوانان و مانند آن مدنظر بوده و از اهمیت بسیار برخوردار است. استفاده از پژوهش‌های انجام شده در این رشته‌ها و مقایسه آن‌ها با کارهای انجام شده توسط جرم‌شناسان، منجر به ایجاد چالش‌هایی می‌شود که حاصل آن‌ها تولد مجموعه‌ای از فرضیه‌ها، مفاهیم، موضوع‌ها و در نهایت حقایق اثبات شده جدید در حوزه جرم‌شناسی است (محسنی، ۱۳۹۳، ص ۱۵۸).

پژوهشگران رشدمدار، در تحلیل تعامل منجر به ارتکاب جرم، به رابطه گروه دوستان و بزهکاری، از زاویه‌ای متفاوت می‌نگرند. در نگرش سنتی جرم‌شناسی، بزهکاری، به‌طور معمول رفتاری جمعی تلقی می‌شود که به‌ویژه تحت تأثیر هنجارهای گروه هم‌تایان قرار دارد. رشدگرایان به بررسی سنت، علاقه و گرایش به ایجاد روابط گروهی پرداختند و حاصل کار آنان اطلاعات دقیق و مفید، در ارتباط با پذیرش یا طرد یک فرد توسط گروه است. پرسشی که جرم‌شناسان همواره مطرح کرده‌اند، این است: «دوستان شما چه کسانی

هستند و چه می‌کنند؟» (در حالی که رشدگرایان می‌پرسند: «چه کسی در این مدرسه محبوب است و چه کسی طرد شده یا به او بی‌توجهی می‌شود؟» (در یک جمع‌بندی کلی، رشدگرایان، به این نتیجه رسیده‌اند که کودکانی که در گروه‌های دوستان و همسالان خود پذیرفته نمی‌شوند، احتمال بیشتری برای درگیری آنان در بزهکاری وجود دارد (محسنی، ۱۳۹۳، ص ۱۵۹).

ب. تدریجی بودن روند گرایش به جرم: براساس نظریه پیشگیری رشدمدار شخصیت انسان به تدریج و طی گذر از مراحل رشد شکل می‌گیرد. باوجود آنکه شکل‌گیری شخصیت حتی به دوران قبل از تولد فرد برمی‌گردد، مسیر رشد شخصیت انسان‌ها را نمی‌توان همانند موشک دارای حرکت ثابتی در جهت مثبت یا منفی دانست که مسیر آن در لحظه پرتاب مشخص شده است. در طی مسیر شکل‌گیری، شخصیت افراد تحت تاثیر دو دسته عوامل درونی ساختاری و عوامل محیطی قرار دارد. چگونگی تعامل این دو بعد را در شکل‌گیری شخصیت می‌توان در قالب مدل انتقالی - اکولوژیک سامروف و فیس^۱ تبیین کرد. تدریجی بودن روند شکل‌گیری شخصیت انسان فقط براساس رشد سنی وی نیست، بلکه حاصل انتقال به مرحله جدید و ارتباط با افراد جدید است. به‌عنوان مثال حرکت از کودکان به دبستان، کودک را به مکان جدیدی منتقل می‌کند که در آن فعالیت‌های جدیدی انجام می‌دهد و با افراد جدیدی مرتبط می‌شود. در هر یک از این مراحل رشد ممکن است فرد با عوامل خطر یا عوامل حمایت‌کننده خاصی مواجه شود که در ادامه مسیر رشد وی در جهت مثبت یا منفی موثر هستند.

پژوهش‌های انجام شده درباره عللی که موجب پیدایش بزهکاری می‌شوند، نشان می‌دهد که بزهکاری نتیجه ویژگی‌های شخصی و اجتماعی بزهکار یا شرایط محیطی است که او در آن واقع شده است. با این حال، تشخیص میزان تأثیر عوامل مختلف در به وجود آوردن بزهکاری مشکل است؛ زیرا در حقیقت تمام عوامل درونی و بیرونی پیدایش بزهکاری مثل

رشته‌های زنجیر به هم پیوسته، هریک مقدمه دیگری است، این عوامل به اندازه‌ای متنوع و فراوان هستند که به‌طور دقیق نمی‌توان گفت کدام یک از آنها بیش از سایر عوامل در وقوع بزهکاری مؤثر بوده است. از سوی دیگر، نحوه تأثیر هریک از عوامل به‌درستی مشخص نیست. به همین دلیل، از نظر کارشناسان، هیچ‌گاه یک عامل معین وجود ندارد که همیشه و به‌طور مطلق موجب کشاندن فرد به‌سوی بزهکاری شود اما آنچه که می‌توان به قطع بیان کرد این است که به‌جز موارد نادر، روند مجرم شدن افراد، مسیری طولانی است. شخصیت مجرم محصول عوامل مختلف فرهنگی، اجتماعی، خانوادگی و اقتصادی است که به زمان مرور ساخته شده است.

قتل سریالی: قتل سریالی ترکیبی وصفی است که از ترکیب دو واژه «قتل» و «سریال» تشکیل شده است. قتل در لغت به معنای کشتن است و ریشه عربی دارد (معین، ۱۳۷۶، ص ۲۶۹۳)؛ سریال، ریشه فرانسوی داشته و در دو معنی اسم و صفت کاربرد دارد، که در ترکیب وصفی مزبور، معنای صفت آن مدنظر است، در این کاربرد، سریال (ی) به معنای مسلسل، زنجیره‌ای، ترتیبی (انصاف‌پور، ۱۳۷۳، ص ۵۷۷) آمده است. اصطلاح قتل زنجیره‌ای، مترادف قتل سریالی است.

در سه دهه گذشته، تعاریف گوناگونی از قتل سریالی، توسط مجریان قانون، روان‌شناسان بالینی و پژوهشگران ارائه شده است. درحالی‌که این تعاریف در چند عنصر کلی مشترک‌اند، در ارکان خاص با هم متفاوت هستند، مانند تعداد قتل‌های واقع شده، فواصل زمانی بین قتل‌ها و انگیزه قاتلان. تعاریف موجود از قتل سریالی، تعداد مشخصی از قتل‌ها را معین می‌کند که بین دو تا ده قربانی متغیر است (غلاملو، ۱۳۸۹، ص ۱۴).

گونه‌شناسی قتل‌های سریالی: در گونه‌شناسی قتل سریالی، می‌توان گونه‌های مختلفی را بر مبنای مرتکبان، قربانیان و شیوه‌های ارتکاب قتل‌ها ارائه کرد؛ در این بحث، با مینا قراردادن مرتکب، قتل‌های سریالی به دو دسته کلی تقسیم شده‌اند: نخست، براساس انگیزه و دوم، براساس رفتار در صحنه جرم که هرکدام از این دسته‌ها نیز به انواع خردتر تقسیم

شده‌اند. قتل‌های سریالی محمد بیجه را می‌توان از نمونه‌های بارز قتل سازمان‌یافته دانست. برای مثال وی از قابلیت‌های متعددی برخوردار بود و از نظر دیگران فرد قابل اطمینانی محسوب می‌شد که در تابستان سال ۸۳ به جرم تجاوز و قتل بیش از ۱۷ کودک و ۳ بزرگسال دستگیر شد و تا مدت‌ها ترس و وحشت را به دل پدر و مادرانی که کودکانشان به تنهایی در کوچه یا خیابان بازی می‌کردند انداخت.

بیجه اعتراف کرده بود خود در کودکی مورد تجاوز قرار گرفته و قصد انتقام‌گیری از جامعه داشته و از مرگ زود هنگام مادرش و کمبود محبت ناشی از آن در کودکی رنج می‌برده است. بیجه درباره انگیزه اصلی خود برای ارتکاب قتل گفته بود: من از بچگی تحت ظلم بودم و وقتی زندگی‌ام را با دیگران مقایسه می‌کردم، ناچار دست به چنین اعمالی زدم. محمد بیجه گفته بود اگر دستگیر نمی‌شد ۱۰۰ کودک را از بین می‌برد.

برخی معتقدند که «موارد حل‌نشده قتل‌های سریالی را باید یک دسته جداگانه از قتل سریالی محسوب کرد، درحالی‌که این نوع، از نظر محققان به دور مانده است. برخی از ویژگی‌های مرتکب، خصیصه‌های قربانیان و شیوه‌های ارتکاب جرم می‌توانند ملاک‌های خوبی برای تفکیک قتل‌های سریالی باشند. از نمونه‌های این نوع از پرونده‌ها، می‌توان به قتل‌های فردی در ایالات متحده اشاره کرد که با مکاتبات مرموزش، خود را زودیاک معرفی می‌کرد» (غلاملو، ۱۳۹۰، ص ۲۸).

مبانی نظری جرم‌شناسی رشدمدار: یکی از پیامدها و دست‌آوردهای هر دیدگاه نظری، موضوعات و اصطلاحاتی است که در کنار و به‌دنبال آن مطرح شده و فصل‌جدیدی از مباحث و استدلال‌های علمی را می‌گشاید. نظریات جرم‌شناسی رشدمدار، برخاسته از همگرایی و در عین حال رقابت دو جریان متفاوت در این حوزه است که عبارت‌اند از پروژه‌های دولتی و انگاره‌های لومبروزویی. جریان‌های یادشده در کنار هم مبنایی چندوجهی و میان‌رشته‌ای برای جرم‌شناسی فراهم آورده‌اند که ریشه‌های بزهکاری را در نظریات زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی جستجو می‌کند. منظور از پروژه‌های دولتی،

سلسله پژوهش‌ها و مشاهدات مفصل و دنباله‌دار تجربی است که از قرن هجدهم، به‌منظور ارتقاء روش‌های کارآمد و منصفانه اجرای عدالت کیفری و سودمندی اجتماعی از طریق ترسیم الگوهای بزهکاری و نظارت بر نحوه عملکرد پلیس و اداره زندان‌ها انجام شده است (محسنی، ۱۳۹۳، ص ۱۶).

نظریه فشار: جامعه‌شناسانی که جرم را نتیجه مستقیم فقر و خشم طبقه پایین می‌دانند به‌عنوان مدافعان این نظریه شناخته می‌شوند. پرسش اصلی در نظریه فشار این است که چرا مردم کج‌رفتاری می‌کنند؟ این نظریه بر ویژگی‌ها و عوامل مرتبط با اشخاص تکیه ندارد بلکه علل اصلی کج‌رفتاری مردم را ناشی از عوامل اجتماعی می‌داند. به بیان دیگر، این نظریه‌ها به جنبه‌هایی از ساختار اجتماعی و آموزه‌های اجتماعی که باعث ایجاد رفتار و دیدگاه‌های منحرفانه در ایجاد قتل‌های سریالی می‌شود، اشاره می‌کنند. برای نمونه کنش، فشارهای روانی و آسیب‌دیدگی‌های فردی این‌گونه به نظر می‌رسد که به‌وسیله خود جامعه ایجاد شده و منشأ آنها در درون اشخاص قرار ندارد (شریفی و فتح‌الهی، ۱۳۹۷، ص ۴).

نظریه یادگیری اجتماعی: نظریه یادگیری اجتماعی بر تأثیرات متقابل رفتار و محیط تأکید دارد و بر الگوهایی از رفتار متمرکز می‌شود که فرد آن‌ها را برای کنارآمدن با محیط در خود پرورش می‌دهد. الگوهایی که از راه تجربه مستقیم، پاسخ‌های محیط به فرد یا مشاهده پاسخ‌های دیگران کسب می‌شود (معظمی، ۱۳۸۸، ص ۷۹). گابریل تارد (۱۸۴۳-۱۹۰۴) از نخستین کسانی است که نظریه یادگیری اجتماعی را با این دیدگاه که جرم رفتاری بهنجار است که از طریق یادگیری به‌وجود می‌آید، مطرح کرد. وی نظریه خود را با عبارت «قوانین تقلید» چنین بیان کرد که قوانین به‌تداعی‌های میان فردی- نه‌تداعی‌ها میان احساس‌های درون یک فرد- توجه دارد؛ بنابراین این نظریه یک نظریه شناختی است که فرد ایده‌های خود را از طریق تداعی یاد می‌گیرد و طبق آن ایده‌ها رفتار می‌کند.

نظریه کنترل هیرشی: نظریه‌های کنترل اجتماعی برای تشریح اینکه چگونه مردم از عمل

در راه‌هایی که به ضرر دیگران است، بازداشته می‌شوند، همگی بر عوامل اجتماعی تکیه می‌کنند. نخستین تشریح مربوط به این رهیافت، مربوط به امیل دورکیم بود. او می‌گفت یک جامعه همواره دارای شمار معینی از منحرفان است و انحراف به واقع، پدیده‌ای «طبیعی» تلقی می‌شود. دورکیم با بررسی جوامع مختلف در این سو و آن سوی جهان به این نتیجه رسید که همه جوامع دارای جرم هستند.

بنابراین، اگر چنین است، پس جرم باید دارای کارکرد در جامعه باشد. براساس این توصیف جامعه بدون بزه و بزهکاری جامعه‌ای غیرطبیعی است. افزون آنکه، انحراف به حفظ نظم اجتماعی کمک می‌کند زیرا، «مرزهای» اخلاقی مبهمی وجود دارد که نشان می‌دهد کدام اعمال مجاز و کدام تایید نشده هستند. این مرزها موجب روشن کردن درجات مختلف عدم تایید اعمال گوناگون می‌شود که گستره آن از ناخشنودی ساده شروع و تا مجازات قانونی و زندانی شدن ادامه می‌یابد. از آنجایی که مرزهای فعلی روشن نیستند، این واکنش اجتماعی نسبت به عمل انحرافی فرد دیگر است که کمک می‌کند تا مردم بفهمند چه باید بکنند. بنابراین دورکیم استدلال کرد که رفتار به‌وسیله واکنش اجتماعی (ناخشنودی، مجازات) کنترل می‌شود. دورکیم برای نشان دادن این مسئله که جرم به کارکرد حفظ مرزها کمک می‌کند، مثالی از «جامعه قدیسان» را بیان می‌کند.

در چنین جامعه‌ای، چیزی به نام جرم آن‌گونه که ما از آن می‌فهمیم، وجود ندارد و قطعا بیشتر رفتارهایی که ما آنها را مضر می‌پنداریم، روی نمی‌دهد. با این همه، جرم در چنین جامعه‌ای همچنان حاضر است. جرائم در چنین جامعه‌ای در اشکالی ظاهر می‌شود که ما اصلا درباره آن فکر هم نمی‌کنیم اما در نظر قدیسان، عملی زننده و مضر به حساب می‌آید. فرض کنیم که نخواندن دعا پیش از شروع غذا یا به‌کار بردن نام خداوند به‌گونه‌ای بیهوده، به‌عنوان جرمی جدید تلقی شود. اگر جرم، پدیده‌ای مضر برای جامعه باشد، چنین رفتاری در نظر قدیسان، نظم اجتماعی آنها را تهدید می‌کند. سپس بودن کنترل‌هایی برای وجود نظم و برای مردم که مرزهای رفتار پذیرفته شده را بفهمند ضروری به‌نظر می‌رسد. دورکیم

همچنین نابهنجاری را به وجود کنترل‌ها ربط می‌دهد. یک جامعه عادی (بهنجار)، جامعه‌ای است که در آن، روابط اجتماعی به‌خوبی کار می‌کنند و هنجارهای اجتماعی (مقررات) به‌خوبی مشخص و متمایز شده است. زمانی که روابط و هنجارها شروع به شکسته شدن می‌کند، کنترل‌هایی که آنها می‌آفرینند، شروع به از میان رفتن و خراب شدن می‌کنند. دورکیم اشاره می‌کند که شکست این کنترل‌ها به جرم و خودکشی منجر می‌شود. او به‌ویژه به موقعیت‌هایی که در آن، ظهور آرزوهای کنترل نشده، به خودکشی منتهی می‌شود، توجه می‌کرد. هرگاه نابهنجاری در جامعه وجود داشته باشد، کنترل‌ها شروع به ناپدیدشدن می‌کنند (حسینی کشاوز، ۱۳۹۶، ص ۴).

نظریه پایه سنی سمپسون و لوپ: بستر خانوادگی فرد و همزادان او (برادر و خواهر) به بهترین شکل می‌توانند بزهکاری کودک و نوجوان را رقم بزنند. همچنین برادر و خواهر راست‌رو می‌تواند زمینه‌ساز راست‌روی کودک شود (مهدوی، ۱۳۹۰، ص ۵۴). سمپسون و لوپ (۱۹۹۰) معتقدند: سرمایه اجتماعی در روابط نهادی شده چه در خانواده و چه در محل کار و اجتماع است که شدت کنترل غیر رسمی را در سطح فردی تحکیم بخشیده و باعث کاهش کج‌رفتاری می‌شود (چلبی و مبارکی، ۱۳۹۲، ص ۱۴).

نظریه سیستم‌ها (بروفن برنر): روان‌شناس آمریکایی، یوری برونفن برنر، بانی رویکردی به رشد انسان است که طی ۲۰ سال گذشته در صف مقدم این حوزه سر بر افراشته است، که دیدگاه بسیار متفاوتی درباره تاثیرات بافتی بر رشد را ارائه می‌دهد. این نظریه شخص را به‌صورتی در نظر می‌گیرد که در یک سیستم پیچیده روابط رشد می‌کند که چندین سطح از محیط اطراف بر او تاثیر می‌گذارند. چون آمادگی‌های زیستی کودک برای شکل دادن به رشد به نیروهای محیطی می‌پیوندد، بروفن برنر اخیرا دیدگاه خود را به‌صورت الگوی زیست بوم شناختی توصیف کرده است (لورای، ۱۳۸۶).

نظریه اضمحلال دلبستگی: بولی در ۱۹۶۹ نظریه دلبستگی را مطرح کرد. به نظر او روابط اجتماعی طی پاسخ، نیازهای زیست‌شناختی و روان‌شناختی مادر و کودک پدید می‌آیند. از

نوزاد انسان رفتارهایی سر می زند که باعث می شود اطرافیان از او مراقبت کنند و در کنارش بمانند. این رفتارها شامل گریستن، خندیدن و سینه‌خیز رفتن به طرف دیگران می شود. از نظر تکاملی، این الگوها ارزش «انطباقی» دارند زیرا همین رفتارها باعث می‌شوند که از کودکان مراقبت لازم به عمل آید تا زنده بمانند (یزدانی و دیگران، ۱۳۹۴، ص ۶).

نظریه عمومی خطر در جرم‌شناسی رشدمدار: شکل‌گیری شخصیت کودک تا رسیدن به دوره جوانی و قدم گذاشتن به بزرگسالی روندی تدریجی دارد. این فرایند که می‌توان آغاز آن را دوران جنینی و ماقبل تولد کودک دانست از چند مرحله تشکیل می‌شود و طی این مراحل به تدریج شخصیت فرد شکل می‌گیرد. کودک در دوران قبل از تولد علاوه بر عوامل ژنتیک تحت تاثیر وضعیت جسمی و روحی مادر قرار دارد و کیفیت تغذیه مادر و سایر شرایط رفاهی جسمی و روانی وی در شکل‌گیری سیستم عصبی کودک نقش داشته و در خصوصیات خلقی و مزاجی کودک در آینده موثر است. پس از تولد زندگی اجتماعی کودک آغاز می‌شود و به تدریج ضمن رشد جسمی و تکامل سیستم عصبی کودک، وی طی چندمرحله تحت تاثیر عوامل محیطی قرار می‌گیرد که مهم‌ترین عوامل خانواده، مدرسه، همسالان و رسانه‌هاست. به عبارت دیگر رشد و شکل‌گیری شخصیت کودک طی مسیری محقق می‌شود که از قبل تولد، آغاز و به دوران جوانی ختم می‌شود و بنابراین نظریه تبیین‌کننده گرایش کودکان و نوجوانان به ارتکاب جرم باید دربرگیرنده مسیر رشد کودک باشد (مهدوی، ۱۳۹۷، ص ۵۱۱).

روش

پژوهش حاضر از نظر هدف کاربردی و از نظر روش از نوع توصیفی - تحلیلی است که از طریق مطالعه موردی و با هماهنگی مراجع انتظامی به بررسی کیفی و پرونده شخصیت مجرم پرداخته و براساس مبانی نظریه جرم‌شناسی رشدمدار، به توصیف و تحلیل عوامل خطر گرایش به جرم در شخصیت و روند رشد مجرم پرداخته شد.

یافته‌ها

قاتلان سریالی همانند محمد بیجه در ارتکاب قتل فاقد احساس اخلاقی هستند و قربانی را مستحق کشته شدن می‌دانند و برای ارتکاب قتل توجیهی را ارائه می‌دهند، تا بدین طریق بتوانند به قتل‌های خود ادامه دهند. قاتلان سریالی به دنبال قرار گرفتن در موقعیت‌هایی هستند که برای آن خوشایند است و خواسته‌های درونی آنها را ارضا می‌کند، حتی اگر این رضایت درونی از طریق ارتکاب قتل‌های سریالی باشد، به عبارت دیگر قاتل سریالی افراد جامعه را ابزاری برای رسیدن به تمایلات خود می‌داند.

در قاتلان سریالی مانند محمد بیجه به ندرت بیماری‌های شدید روانی مانند روان‌پریشی وجود دارد. اما برخی از فرآیندهای آسیب‌شناسانه در آنها وجود دارد که شایع‌ترین آنها، اختلالات شخصیتی است. مقصود از اختلال شخصیت آن است که ویژگی‌های شخصیت آن‌چنان غیرمنطقی و انعطاف‌ناپذیر می‌شوند که توانایی فرد را مختل می‌کنند. همچنین فرد دارای الگوهایی از رفتار غیرانطباقی است. اختلالات شخصیتی اغلب در نوجوانی، بروز می‌کنند و در بزرگسالی ادامه پیدا می‌کنند. در واقع، روش‌های نامناسبی برای کنار آمدن با فشارهای روانی و حل مسائل و مشکلات هستند (ستوده و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۵۹).

درباره محمد بیجه می‌توان اشاره کرد که مبتلا به اختلال شخصیت ضداجتماعی بود. او در کودکی از وجود والدین محروم بود و خشونت‌های جنسی و جسمی را تجربه کرده بود و برای ارضای امیال خود و احساس قدرت و سلطه بر دیگران اقدام به قتل‌های متعدد می‌کرد (غلاملو، ۱۳۹۰، ص ۱۵۲).

در عین حال، وجود معضلات و مشکلات خانوادگی که روابط عاطفی و روانی فرزندان با والدین یا دیگر اعضای خانواده را با مانع و چالش جدی مواجه می‌سازد و از خانواده یک فضای غیر مطلوب، غیر سازنده و مخرب می‌سازد، به صراحت می‌تواند زمینه را برای بروز و تقویت رفتارهای بزهکارانه به صورت خشونت بار در افراد فراهم سازند.

این معضلات در وقوع قتل‌های سریالی و پیدایش قاتل سریالی محمد بیجه نیز موثر بوده، به‌نحوی که از جمله اصلی‌ترین دلایل و عوامل زمینه‌ساز وقوع قتل‌های سریالی و سوق دادن به‌سوی ارتکاب چنین قتل‌هایی، مشکلات خانوادگی قاتلی مانند محمد بیجه به‌ویژه در دوران خردسالی است.

بررسی سوابق خانوادگی محمد بیجه به‌عنوان نمونه‌ای از قاتل سریالی در این پژوهش، گویای چند ویژگی در این فرد است. فوت زود مادر، انحراف اخلاقی پدر، وجود نامادری و آزار و اذیت نامادری، قهرها و مشاجره‌های طولانی‌مدت، تنبیه بدنی شدید، سوء تغذیه دائم و فقدان یا کمبود بهداشت فردی، تعصبات شدید مذهبی و زندانی شدن در زیرزمین یا توالت خانه به‌مدت طولانی. بدین ترتیب است که در میان متخصصان روان‌شناسان علوم اجتماعی، این یافته امری مقبول است که محیط خانوادگی و معضلاتی که در آن وجود دارند و نیز انواع سوء عملکردها در محیط از ناحیه والدین یا دیگر اعضای خانواده، به‌شکلی اغلب مستقیم و گاه به‌صورت غیرمستقیم، زمینه‌ساز پیدایش قاتلان سریالی و وقوع قتل‌های سریالی هستند.

محمد بیجه، در بازجویی‌ها گفته بود: «بچه که بودم همیشه پدر و مادرم با هم دعوا می‌کردند و به همدیگر فحش می‌دادند. پدرم بارها من را کتک زده بود و با مادر و خواهرم مرا از خانه بیرون می‌انداخت. بیشتر وقت‌ها پدر و مادرم با هم قهر بودند. پدرم وساطت هیچ‌کس را برای آشتی با مادرم قبول نمی‌کرد و ما هم همیشه به او ناسزا می‌گفتیم و نفرینش می‌کردیم»^۱. وی از زمان نوجوانی، اختلافات زیادی با پدر خود داشت تا جایی که حتی در سن ۱۵ سالگی پدرش او را از خانه بیرون می‌کند.

از سویی مراقبت‌های لازم نیز از جانب پدر بر فرزندش وجود نداشته زیرا اگر چنین مراقبت و توجهی بود، پدر تجاوز به عنف فرزندش را در سن ۱۲ سالگی از طرف یک فرد بزرگ‌سال متوجه می‌شد و پیگیری می‌کرد. مادر بیجه زمانی که سه ساله بوده فوت کرده و

او تحت نظر نامادری خود که مرتب وی را کتک می‌زد بزرگ شده است. می‌توان گفت که شکل‌گیری اولیه شخصیت مجرمانه بیجه در خانواده نابسامانش بوده است. خانواده‌ای که خود قربانی جهل و فقر بوده است.

نکته دیگر آنکه توجه بیش از حد معمول و معقول به فرزندان و وابستگی کامل مادی و معنوی فرزندان به خانواده و ناتوانی در استقلال و مواجه‌شدن با مشکلات و در نتیجه فقدان مهارت‌های حل مسئله در فرزندان نیز دارای تأثیری برابر با بی‌توجهی دانسته شده است.

از هم گسیختگی خانواده: تأثیر عمیق و همه‌جانبه خانواده بر ابعاد رشدی، جامعه‌پذیری و کنترل کودک موجب شده است که از یک‌سو، برخورداری از خانواده، شناسایی والدین و قرار گرفتن تحت مراقبت آنان و رشد و پرورش در جامعه خانوادگی، از حقوق قطعی هر کودک شناخته شود. اما از سوی دیگر، جدایی کودک از خانواده به‌عنوان یکی از مهمترین خطرات فراروی رشد و پرورش مطلوب کودکان قلمداد شود. به همین دلیل پیمان‌نامه حقوق کودک از دولت‌های عضو خواسته است که تضمین کنند هیچ کودکی برخلاف میل والدین از آنان جدا نشود.^۱

با وجود تأکید اسناد بین‌المللی حقوق کودک، مبنی بر اینکه کودک برای رشد کامل و هماهنگی شخصیت خود باید در محیط خانوادگی و آکنده از خوشبختی، محبت و تفاهم رشد یابد^۲، واقعیت‌های زندگی اجتماعی نشان می‌دهد که حیات دنیوی بشر آکنده از وقایعی است که هر آن ممکن است محیط خانوادگی و فضای آکنده از خوشبختی، محبت و تفاهم را برهم زند. بروز وقایعی همچون طلاق یا ترک خانواده توسط والدین، فوت و یا زندانی شدن آنان و از هم پاشیده شدن زندگی خانوادگی، سنگین‌ترین فشارها را برای کودکان به همراه دارد. «رابرت آگنیو» از نظریه‌پردازان فشار اجتماعی، یکی از سه منشأ

۱. ماده ۹ پیمان‌نامه حقوق کودک ۱۹۸۹.

۲. مقدمه پیمان‌نامه حقوق کودک ۱۹۸۹.

کلی فشار را حذف وقایع با ارزش اجتماعی مثل از دست دادن نزدیکان و طلاق والدین می‌داند (ممتاز، ۱۳۸۱، ص ۷۷).

از هم گسیختگی و از هم پاشیدگی خانواده، تمام ابعاد زیستی، تربیتی و مراقبتی کودک را دچار نوسان و اختلال می‌کند و چنانچه در چنین وضعیت‌هایی، کودکان مورد حمایت و مراقبت‌های ویژه قرار نگیرند، خطر انحراف و گرایش آنان به بزهکاری به شدت افزایش می‌یابد (کی‌نیا، ۱۳۸۸، ج ۶، ص ۷۳۰).

طلاق والدین، ترک خانواده از سوی هر یک یا هر دو، زندانی شدن والدین و فوت والدین، به شدت بر انسجام و یکپارچگی ساختار خانواده اثر منفی می‌گذارد و موجب اضمحلال بافت خانوادگی می‌شود. غیبت والدین در زندگی کودک، بنابر هر دلیلی، موجب شکل‌گیری احساس محرومیت و عدم شایستگی در کودک شده و با فقدان یا کمبود نظارت کافی بر کودکان، زمینه انحراف و لغزش و ارتکاب جرم در آنها فراهم می‌شود (اردبیلی، ۱۳۸۸، ص ۴۱ و زینالی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۲ و نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸، ص ۵۳ و مهدوی، ۱۳۸۸، ص ۷۱).

میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، به‌عنوان یک سند الزام‌آور جهانی، به‌صراحت، حمایت‌های خاص از کودک را به‌رسمیت شناخته است. این میثاق، در بند اول ماده ۲۴، در راستای پذیرش اصل حمایت ویژه از کودکان تأیید می‌کند که «هر کودک باید از تدابیر حمایتی که به اقتضای وضعیتش به‌عنوان صغیر از طرف خانواده، جامعه و حکومت کشور او باید به عمل آید، برخوردار شود». اعلامیه جهانی حقوق بشر، در بند ۲ ماده ۲۵ خود با‌عنوان «حق برخورداری کودکان از مراقبت و کمک و مساعدت ویژه» با پذیرش اصل مراقبت، مساعدت و حمایت ویژه از کودکان، آن را به‌عنوان یک اصل جهانی و عام معرفی کرده است. در بند یادشده آمده است: «دولت‌های عضو اعلامیه، تضمین می‌کنند و تمام مراتب تلاش خود را به‌کار می‌بندند تا کودکان را از مساعدت‌ها و مراقبت‌هایی که ویژه و برخاسته از دوران کودکی و مقتضیات کودک بودن است بهره‌مند بسازند».

از هم پاشیدگی خانواده در ارتباط با قاتلان سریالی همانند محمد بیجه چه بر اثر فوت والدین و ازدواج مجدد چه بر اثر طلاق والدین و به‌عنوان یک عامل مهم وقوع قتل‌های سریالی، اثری همانند تشنج در محیط خانوادگی دارد. مطالعه در احوال و سوابق خانوادگی محمد بیجه، به روشی گویای این حقیقت است که فقدان ساختار خانوادگی حمایت‌گر، تنش‌ها و اضطراب‌های درونی فرزند را افزایش داده و او را برای جبران آنچه از دست رفته می‌پندارد، به محیط‌های خارج از خانه و به احتمال زیاد به در پیش گرفتن راه بزهکاری متمایل می‌سازد. گونه بارز این بزهکاری می‌تواند خشونت‌بار و از نوع قتل سریالی باشد.

یکی از موارد مهم و قابل تاملی که محمد بیجه، در این زمینه در اظهاراتش به آن اشاره کرده بود، فوت مادر او و ازدواج مجدد پدر او بوده است، که به قول خودش، بزرگترین لطمه را به وی و خواهر و برادرانش وارد کرده است. او گفته بود: «نامادری‌ام همیشه در خانه با پدرم درگیری و دعوا داشتند و ما همیشه شاهد دعوای آن‌ها بودیم. روزی نبود که صدای داد و فریاد در خانه نباشد. اوضاع خانه به‌قدری متشنج بود که من همیشه از ترس اینکه مبادا من را به باد کتک بگیرند، گوشه‌ای پنهان می‌شدم و همین باعث شده بود که همیشه تنها باشم و تنها دوست من هم که در ۱۴ سالگی خودکشی کرد و بعد از آن با هیچ‌کس دیگری دوست نشدم. چون مادرم همیشه با پدرم دعوا می‌کرد و پدرم را عصبی می‌کرد و او هم ما را کتک می‌زد...»^۱. زیرا فوت والدین، باوجود طبیعی بودن این واقعه، ساختار خانواده را تضعیف می‌کند و کارکردهای مثبت آن را تحت تاثیر قرار می‌دهد. با مرگ یکی از والدین، تمام نیازهای کودک به‌ویژه نیازهای روانی وی تحت تاثیر قرار می‌گیرند. صرف نظر از تغییراتی که فوت والدین در محیط پیرامون کودک ایجاد می‌کند، صدمه‌ای که داغ‌دیدگی به کودکان وارد می‌کند، بیش از بزرگسالان است.

کودکان درک درستی از مرگ و نیستی ندارند و کمتر می‌توانند احساسات درونی خود را

بروز دهند و تحمل درد و رنج برای آنان دشوار است و برچسب «یتیم» از نظر اجتماعی، آنان را واجد خصوصیتی می‌کند که آنها را نسبت به هم‌سالان در شرایط نابرابری قرار می‌دهد. تحقیقات نشان داده‌اند که کودکان داغ‌دیده، دچار مشکلات ناسازگاری از جمله واکنش‌های خصمانه نسبت به دیگران و یا نسبت به متوفی، تلاش برای جایگزین کردن متوفی، تقلید از متوفی، رفتار پرخاشگرانه و خشونت نسبت به دیگران می‌شوند (اتکینسون، ۱۳۹۰، ص ۲۴۸).

در کنار اضمحلال خانواده به دلایلی که گفته شد، نباید از تاثیر از منفی دو مقوله دیگر در روحيات کودکان و نوجوانان و بروز تمايلات واکنشی و تهاجمی خشونت‌آمیز در آنها غافل بود. این دو عامل عبارت‌اند از حضور ناپدری و نامادری در خانواده و کودک‌آزاری که سرگذشت زندگی محمد بیجه نیز به همین منوال گذشته بود، زیرا حضور ناپدری و نامادری در خانواده، همواره به معنای تکمیل ساختار خانواده و به جریان افتادن آثار مثبت و سازنده این نهاد نیست. در برخی موارد، ناپدری و نامادری، چون کودک یا نوجوان را فرزند تنی (اصلی) خود نمی‌پندارد، شاید رفتار مناسبی با وی نداشته و حتی نسبت به وی بی‌توجه و کم‌توجه بوده و منجر به جریان عملکردها و کارکردهای منفی و در محیط خانواده نسبت به فرزندان شوند.

در مقابل، کودک یا نوجوان نیز چون آنها را والدین اصلی خود نمی‌داند، آنها را نه پشتیبان و حامی خود بلکه هیچ اعتمادی به آنها نداشته و نخستین نمونه‌های آسیب‌دیدگی خود را عدم اطاعت از دستورات والدین غیراصلی خود نشان می‌دهد. چنین وضعیتی به‌ویژه اگر مهارت‌های فرزندپروری و ارتباط با فرزندان نیز از سوی والدین غیراصلی نسبت به فرزندان اعمال نشود، منتهی به ناهنجاری‌های شناختی و رفتاری در کودکان و نوجوانان می‌شود. همان‌طور که گفتیم از مطالعه سرگذشت زندگی محمد بیجه درمی‌یابیم که او همیشه از ستمی که از ناحیه نامادری متحمل شده بود، گله داشته است زیرا وجود این مسائل خود باعث فشارهای دوران کودکی می‌شود، زیرا دوران کودکی و نوجوانی،

آکنده از تحولات عمیق روانی و جسمانی و دگرگونی‌های شناختی است. احساس مفراط اضطراب، افسردگی، ناکارآمدی، افت اعتماد به نفس، نارضایتی از زندگی و ناتوانی در پذیرش خود، جزئی از مشکلات هیجانی و احساسی است که فرد با آن‌ها مواجه است. منظور از فشارها، فشارهای جسمی و روانی است که به انسان در موقعیت‌های همراه با خواسته‌ها، قیود یا فرصت‌های جدید وارد می‌شود. همچنانی که انسان در این موقعیت‌ها قرار می‌گیرد و با تغییرات نامعمول، با ناکامی‌ها و تعارضات مواجه می‌شود، به‌ویژه فشارهای روانی خاص را تحمل می‌کند و اگر این فشارها بویژه در دوران بلوغ تجربه شوند، آثار به‌مراتب ناگوارتری به بار خواهند آورد (شفرز، ۱۳۸۳، ص ۱۰۲).

در زمان بازجویی از محمد بیجه، دلیل دیگری که او در زمان بازجویی به قاضی پرونده اذعان داشت این بود که: «بیکاری و فقر بود که مرا به این روز انداخت. بعد هم مدرسه بود. من در مدرسه هیچ چیز یاد نگرفتم. معلم مرا خیلی کتک می‌زد. او مرا با خط‌کش کتک می‌زد و من همیشه از معلمانم متنفر بودم. درس خواندن را دوست نداشتم، آنها مرا خیلی تحقیر می‌کردند». بنابراین، عدم شکل‌پذیری در نهاد خانواده موجب ناسازگاری بیجه با محیط تحصیلی شده بود که البته نظام آموزش و پرورش نیز در این فرآیند ناسازگاری، چندان بی‌تقصیر نبود. زیرا بنا به اظهارات بیجه تنها به دلیل این که نیم نمره در معدل کم آورده بود، از مدرسه اخراجش کردند؛ این گفت‌وگوی کوتاه آشکارا نشان می‌دهد فردی که در مدرسه و توسط معلمان تحقیر شده است، تا سال‌ها خاطره تلخ آن تحقیرها را به‌خاطر دارد. عواملی از این دست موجب شده تا در درازمدت وی به فردی تبدیل شود که کینه فراوانی در قلبش انباشته شده است و فقط با کشتن افراد به آرامش می‌رسد.

بحث و نتیجه‌گیری

براساس یافته‌های پژوهش می‌توان گفت علت خطرناکی که منجر به قاتل سریالی شدن

محمد بیجه بود این است که او از جامعه خود متنفر بود. بیجه در اعترافات خود از دو عاملی که او را سال‌ها رنج می‌داده سخن گفته است؛ اول اینکه در کودکی به او تجاوز شده و از زمانی به بعد، قصد انتقام‌گیری از کودکان و به‌نوعی جامعه را داشته و دیگری نیز از مرگ زود هنگام مادرش و کمبود محبت ناشی از آن در کودکی و نوجوانی رنج برده است. تاریخچه زندگی وی بیانگر تجربه فقدان‌های متوالی است^۱ مانند از دست دادن مادر در سن سه‌سالگی، خودکشی دوست صمیمی در سن ۱۴ سالگی و از دست رفتن نخستین عشق به یک دختر در سن ۱۶ سالگی.

یافته‌های حاصل از مصاحبه بالینی با بیجه از نداشتن ارتباط عاطفی - هیجانی مطلوب با اعضای خانواده و وجود جو سرد هیجانی و طردکننده با پدر و اطرافیان از آغاز دوره رشد وی حکایت دارد. عدم شکل‌پذیری در نهاد خانواده موجب ناسازگاری بیجه با محیط تحصیلی شده بود. آموزش و پرورش در این فرآیند ناسازگاری، چندان بی‌تقصیر نبود. از طرفی قرارداداشتن در یک محیط بهره‌کش و احساس بی‌پناهی گسترده و از طرف دیگر تجارب نابهنجار جنسی مکرر پس از بلوغ از دیگر عوامل ناکامی بوده که تثبیت احساس حقارت شدید و سطح بالایی از خشم و پرخاشگری را به‌همراه الگوی نافذی از فقدان همدلی و جهت‌گیری نابهنجار ارضای میل جنسی را در بیجه سبب شده است.

به این ترتیب به‌نظر می‌رسد اقدام‌های مجرمانه بیجه همانند غلامرضا خوشرو یا متهمان پرونده شهرک غرب یا تجریش تهران، حکایت از انگیزه‌های درونی خودآگاه آنان دارد؛ یعنی تلافی، جبران و انتقام از کودکان و در سطحی کلان‌تر از جامعه. درحالی‌که از منظر سازوکارهای دفاع روانی که جایگاه ویژه‌ای در مکتب روان‌کاوی فروید دارد، منشأ بسیاری از رفتارهای انسان‌ها، ضمیر ناخودآگاه است که خود وی به آن آگاهی ندارد. به بیان دیگر قربانی کردن پسران کم سن و سال ناشی از ضعف و درماندگی شدیدی است که قاتلان پاکدشت در وجود خود احساس کرده‌اند و چون در کودکی مورد آزار و اذیت

قرار گرفته‌اند، خود را بی‌ارزش پنداشته و به‌علت خشمی که نسبت به دیگران و جامعه احساس کرده‌اند ممکن است این رویه را به‌عنوان نوعی انتقام‌جویی همراه با بی‌تفاوتی نسبت به قربانیانشان در پیش گرفته باشند. در پایان اضافه می‌شود که بیجه، مشکلات و نارسایی‌های شخصیتی را از خانواده و محیط خود کسب کرده بود و تنها در انتظار ایجاد وضعیتی همچون محیط جغرافیایی هنجارستیز پاکدشت بود تا قطعات پازل شخصیت مجرمانه وی کامل شود تا در صورت ارتکاب جرم کسی او را نبیند و نتواند کنترل کند.^۱ بنابراین به‌نظر می‌رسد دولت لازم است از ایجاد و یا دست‌کم، گسترش محیط‌هایی همچون پاکدشت جلوگیری کند؛ یعنی از طریق بردن و انتقال دادن فرهنگ آبادانی به این شهرواره‌ها و آمایش شهری، این محیط‌ها را به فرهنگ اصلی وصل کند، به‌طوری‌که افرادی که در چنین محیط‌هایی زندگی می‌کنند، خود را رها شده احساس نکنند و دچار چنین حالت آنومی، ناسازمندی یا احساس عدم تعلق به جامعه نشوند.

سپاسگزاری

پژوهشگران بر خود لازم می‌دانند از کلیه مسئولان قضایی و اساتید حقوقی که در انجام پژوهش حاضر، همکاری کردند، تشکر و قدردانی کنند.

منابع

اتکینسون، ماری. (۱۳۹۰). *بهداشت روانی در مدارس*، اکبر رهنما و محمدرضا فریدی، مترجمان. چاپ چهارم. تهران: نشر آبیژ.

اردبیلی، محمدعلی. (۱۳۸۸). *کودکان در معرض خطر*. تهران: انتشارات جنگل.

انصاف پور، غلامرضا. (۱۳۷۳). *فرهنگ فارسی*. چاپ اول. تهران: نشر زوار.

بابائی، محمدعلی. (۱۳۹۲). *کنشگری جرم*. تهران: انتشارات مجد.

چلبی، مسعود و مبارکی، محمد. (۱۳۸۴). تحلیل رابطه سرمایه اجتماعی و جرم در سطوح خرد و کلان. *مجله جامعه‌شناسی ایران*، ۶(۲)، صص ۳-۴۴. قابل بازیابی از: http://www.jsi-isa.ir/article_25377.html

حسینی کشاورز، معصومه. (۱۳۹۶). *نظریه‌های فشار اجتماعی مبتنی بر عدم برابری فرصت‌ها، دورکیم و مرتون*. پنجمین همایش ملی فقه، حقوق و علوم جزا.

خسروشاهی، قدرت‌الله و منصور، حیدر. (۱۳۸۹). پیشگیری زودرس از بزهکاری با رویکرد خانواده‌مدار. *مطالعات پیشگیری از جرم*، ۵(۱۶)، صص ۷-۲۶. قابل بازیابی از: http://journals.police.ir/article_13517.html

زینالی، امیرحمزه. (۱۳۸۸). جهانی شدن اصل حمایت ویژه از کودکان. *فصلنامه رفاه اجتماعی*، ۹(۳۵)، صص ۵۱-۸۷. قابل بازیابی از: http://refahj.uswr.ac.ir/browse.php?a_code=A-10-1-113&sid=1&slc_lang=fa

ستوده، هدایت‌الله؛ میرزایی، بهشته و پازند، افسانه. (۱۳۸۹). *روان‌شناسی جنایی*. چاپ ششم. تهران: انتشارات آوای نور.

شریفی، ارکان و فتح‌الهی، فاضل. (۱۳۹۷). بررسی شیوه‌های مؤثر پیشگیری از جرم در حیطه جرائم (تخلفات) راهنمایی و رانندگی. *فصلنامه دانش انتظامی لرستان*، ۶(۲۴)، صص ۱۲۸-۱۷۹. قابل بازیابی از:

http://lorestan.jrl.police.ir/article_91572.html

شفرز، برنهارد. (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی حیوانان*. کرامت‌الله راسخ، مترجم. چاپ اول. تهران: نشر نی.

غلاملو، جمشید. (۱۳۸۹). نگاهی به گونه‌شناسی و مدل‌های تحلیلی قتل‌های سریالی. *پژوهشنامه حقوق کیفری*، ۲(۱)، صص ۷۹-۱۰۱. قابل بازیابی از: https://jol.guilan.ac.ir/article_588.html

غلاملو، جمشید. (۱۳۹۰). علت‌شناسی قتل‌های سریالی بر مبنای اختلالات شخصیتی. *فصلنامه حقوق پزشکی*، ۵(۱۶)، صص ۱۳۱-۱۶۰. قابل بازیابی از: <http://ijmedicallaw.ir/article-1-492-fa.html>

کاری یو، روبر. (۱۳۸۱). مداخله روان‌شناختی - اجتماعی زودرس در پیشگیری از رفتارهای مجرمانه. علی حسین نجفی ابرنندآبادی، مترجم. *مجله تحقیقات حقوقی*، ۵(۳۵-۳۶). قابل بازیابی از:

https://lawresearchmagazine.sbu.ac.ir/article_56558.html

کی‌نیا، مهدی. (۱۳۸۸). *مبانی جرم‌شناسی*. جلد اول. چاپ نهم. تهران: موسسه انتشارات دانشگاه تهران.

لورا، برک. (۱۳۸۶). *روانشناسی جرم*. یحیی سید محمدی، مترجم. جلد اول. تهران: انتشارات ارسباران.

محسنی، فرید. (۱۳۹۳). دستاوردهای نظری و عملی جرم‌شناسی رشدمدار. *فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی*، ۱۹(۶۶)، صص ۱۴۵-۱۶۸. قابل بازیابی از: http://jlviews.ujs.ac.ir/browse.php?sid=1&a_id=564&slc_lang=fa

معظمی، شهلا. (۱۳۸۸). *بزهکاری کودکان و نوجوانان*. تهران: دادگستر.

معین، محمد. (۱۳۷۶). *فرهنگ فارسی معین*. جلد اول. چاپ بیست و یکم. تهران: انتشارات امیرکبیر.

ممتاز، فریده. (۱۳۸۱). *انحرافات اجتماعی، نظریه‌ها و دیدگاه‌ها*. چاپ اول. تهران: شرکت سهامی انتشار.

مهدوی، محمود. (۱۳۹۷). *پیشگیری از جرم (پیشگیری رشدمدار)*. چاپ سوم. تهران: انتشارات سمت.

یزدانی، کامبیز؛ خرمالی، بهزاد؛ حیدری‌فر، غلامرضا؛ رحیمیان، افسانه؛ رحمانی، منصوره؛ کلبادی، مهدیه و هاشمی، گلسادات. (۱۳۹۴). *بررسی رابطه سبک‌های دل‌بستگی و ویژگی‌های شخصیتی با منبع کنترل راتر در دانش‌آموزان سال سوم متوسطه شهرستان گنبد و گرگان سال ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴*. کنفرانس بین‌المللی پژوهش در علوم و تکنولوژی. تهران.

